

یادداشتهای خصوصی محمدعلی فروغی از روزگار بیست و شش سالگی

ایرج افشار

امسال یکی از نوادری که نصیب کتابخانهٔ مجلس شد یادداشتهای روزانه‌ای است از شادروان محمدعلی فروغی ادیب و فلسفه‌شناس و معلم برجستهٔ مدرسهٔ علوم سیاسی که معمولاً مورخان او را در مناصب دولتی دوران مشروطیت و روزگار پادشاهی پهلوی شناسانده‌اند.

اما در این یادداشتهای که مربوط به شش ماه زندگی اوست (۲۶ شوال ۱۳۲۱ تا ۲۸ ربیع‌الاول ۱۳۲۲ یعنی ژانویه ۱۹۰۴ تا ۱۳ ژوئن) فروغی یک فرهنگی تمام عیارست: معلم و مؤلف و مترجم و روزنامه‌نگار که اوقاتش مصروف به تدریس و تألیف کتاب و تحریر روزنامهٔ تربیت به مدیریت پدرش میرزا محمدحسین ذکاءالملک می‌شده است. این یادداشتهای در دفتری است محاسباتی، ساخت فرنگ، در ۱۵۱ صفحه که فروغی یادداشتهای روزانه‌اش را در آن نوشته است و آن را فاضل و دوست دیرین دکتر حسن راه‌آورد در سال ۱۳۷۸ به کتابخانه بخشیده و بر آن چند جا مهر او زده شده است. اینکه گفته شد این کتاب از نوادرست بیشتر از این روست که پس از فروش کتابخانهٔ فروغی به کتابخانهٔ دانشکدهٔ حقوق دانشگاه تهران در دههٔ سی توسط فرزند ارشدش جواد که در



وزارت خارجه می‌بود و در دههٔ سی درگذشت، تصور آن نمی‌شد که چنین دفتر گرانبهایی به دست آمدنی باشد. از مرحوم مهندس محسن فروغی هم که خود اهل کتاب بود هیچ گاه ذکری از چنین یادگاری نشنیده بودم و از محمود فروغی هم.

اینک که این نسخه، شصت و دو سال پس از درگذشت فروغی چهره می‌نماید جز نادرهٔ عجیب و اتفاق روزگار چه تواند بود. اگر این یادداشتهای نبود، نه اطلاعی از دوران جوانی فروغی می‌داشتیم و نه احوالی از دوست گرمابه و گلستان او شادروان محمد قزوینی از همان روزگاران. (فروغی او را «شیخ محمد» خوانده است و چندی پس از آن بوده است که به میرزا محمدخان شهرت می‌گیرد.) توضیح اینکه خطوط فروغی به رنگ جوهر آبی است و خطی که برای محو نوشته‌ها به کار رفته به رنگ مشکی است.

رسم فروغی در نوشتن یادداشت روزانه چنین است که در حاشیهٔ دست راست در ستون‌واره‌های یادداشتهای کوتاهی مرکب از اطلاعات خاص مربوط به غذای روز، وضع هوا و حال خود و میزان دخل و خرج و مطالب خبری و مضمونی را به صورت ستونی پهن در جوار آن می‌نوشته. معمولاً یادداشتهای روزانه بیش از نیمی از صفحه را نگرفته و گاهی به چهار پنج سطر اکتفا کرده و طبعاً شباهنگام به نوشتن آنها می‌پرداخته است.

یادداشتهای کنار صفحه‌ای او از این قبیل است:

■ غذای صبح شیر- نهار عدسی و خربزه، شام چلو و خورش کدو و نیمرو. ماست تمام یخ بود. زیر کرسی هم باز نشد. هوا برف می‌آمد - مزاج + قدری سنگین بواسطهٔ راه نرفتن و ثقلت غذا. دخل هیچ، خرج هیچ (۲۶ شوال ۱۳۲۱).

■ غذای صبح شیر- نهار کدو با حلوا ارده و پنیر، غذای بیمعی - شام آبگوشت بی‌مزه - هوا نیمه ابر تا عصر صاف شد - مزاج - (منها) بقاعده - دخل هیچ، خرج هیچ (۲ ذی‌القعدة)

■ غذای صبح شیر - نهار چلو کباب - شام نظرم نیست - هوا نظرم نیست - مزاج بقاعده - دخل هیچ، خرج هیچ (۱۴ [قران]، کتاب لاروس (جمعه اول دلو) / گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)

■ غذای صبح شیر - نهار چلوماهی مربای سیب، خوراک سیب‌زمینی - شام پلو باقلا - هوا گرفته و ملایم - مزاج + غذا درست نگذشته بود - خرج هیچ - دخل ۱۵۰ ماهیانهٔ سیاسی + ۹۵/۵ از بابت مدرسهٔ خرد به توسط محقق الدوله (دهم ذی‌القعدة)

■ هوا ابر رقیق، ۵۲/۶۵۸، عصر ابرو خفه - غذای صبح شیر - نهار کباب قیمه جگر و قلوه - شام چلو و قیمه - مزاج - (منها) بد نبود، غذا دیر گذشت - دخل ۸ میرزا محمدعلی اصفهانی پول کتاب سفر هشتاد روزه - خرج ۲۰ پاینده خانم، ۸ پول میرزا محمدعلی به آشیخ حسن که در حساب آقا [پدرش] محسوب شود (عید قربان، ۱۰ ذی‌الحجه)

■ هوا صاف، ۵۸/۶۵۹۵، هوا آرام - غذای صبح شیر بی‌نان برنجی - نهار پلو ساده و آبگوشت، کوکو - شام رشته پله، کوکو اسفناج - مزاج + سینه بهترست مزاج قبض - دخل ۵۰ از محقق الدوله گرفتیم - خرج هیچ (۲۷ ذی‌الحجه) ■ در نخستین برگ این دفتر نه قلم از سنوات تاریخی زندگی خود را یادداشت کرده است. چون برای



مؤرخان کارآمدست نقل می‌کنم:

- تولدم اوایل عشر ثالث ماه جمادی الاخری سنه ۱۲۹۴ هجری مطابق...
- تأهل نیمه ماه ربیع الاول ۱۳۲۱
- دخول به مدرسه دارالفنون برای تحصیل انگلیسی فقط پائیز سنه ۱۳۰۹
- داخل شدن در مدرسه پائیز سنه ۱۳۱۰
- ترک دارالفنون اواخر زمستان ۱۳۱۹
- معلمی مدرسه علمیه جمادی الاولی سنه ۱۳۱۸
- معلمی مدرسه ادب ربیع الاول سنه ۱۳۲۰ و ترک این مدرسه ربیع الثانی سنه ۱۳۲۱

- معلمی مدرسه مظفریه ربیع الاول سنه ۱۳۲۱، ترک این مدرسه اول محرم سنه ۱۳۲۲

- معلمی مدرسه سیاسی محرم سنه ۱۳۲۱

در برگ روبروی این ورق ذیل جمعه بیست و ششم شوال ۱۳۲۱ می‌نویسد: « امروز که روز جمعه بیست و ششم ماه شوال سال هزار و سیصد و بیست و یک هجری است شروع به نوشتن این یادداشتهای می‌کنم و وقایع زندگانی خودم را در این جا ضبط می‌نمایم... وقایع هفت روزه را در کتابچه دیگر نوشته بودم درین دفتر نقل کردم.

اکنون که شروع به نوشتن این کتابچه می‌کنم تقریباً یک ساعت به غروب مانده در اطاق دم دالان زیر کرسی نشسته‌ام. جناب خداوندگاری [یعنی پدرش] و جناب آقاخوند و میرزا ابوالحسن خان برادرم حضور دارند. اما نمی‌دانند چه می‌نویسم. آقا محمدحسین پسر حاجی محمدعلی پسرخاله آقا بیرون وضو می‌گیرد و معزالدین خان پسر کمال‌الملک نقاشباشی که ... بغدادی بوده است اینجاست... خود این جوان قدری خل است، اگر چه علت آن بی‌تربیتی است. زیرا که اوقاتی که زمان تربیت او بوده پدرش سرش نبوده...

میرزا محمودخان شاعر فسائی متخلص به نعمت که غالب جمعه‌ها اینجا می‌آید با آقای تقی‌خان و دوام الملک و میرزا عبدالحسین یزدی که بعضی دواوین برای ما کتابت می‌کند و میرزا آقاخان که سابقاً در پستخانه بود و سلیمان خان برادر آقای تقی‌خان مباشر توزیع روزنامه تربیت آمده بودند...»

در همین صفحه اول نیمی از سطر آخر و در صفحه بعد هفت سطر و دنبال مطلب و سیاه شده است بطوری که هیچ خوانا نیست. این نوع تصرف و زدودگی مطلب جای جای در اوراق دیگر هم دیده می‌شود و در بعضی از جاها شش هفت سطر محو شده است. اما هیچ نمی‌توان گفت که این ضرورت امحاء مطلب بعداً به دست شخص فروغی انجام شده است یا اولاد او چنین عملی را انجام داده‌اند تا به قصد آنکه مطالبی را که فروغی احیاناً در دم اشخاص نوشته یا خاطره‌ای ناخوشایند مربوط به آنها را نقل کرده بوده است از صفحه روزگار نابود کنند. به هر حال به این دفتر ارزشمند چنین صدمه جبران‌ناپذیری وارد شده است. کاش با وسایلی

شیمیایی معین می‌شد که این مرکب از چه زمانی بوده است. به نظر من کار شخص فروغی نیست ورنه او موارد دیگری را هم با پیشرفت سن و سال ممکن بود حذف یا دفتر را محو می‌کرد.

به هر تقدیر آنچه از نخستین یادداشت فروغی نقل شد یک نمونه است از مندرجات یادداشت‌های او. در روزهای دیگر به دنبال همین یادداشت دو مطلب دیگر هست که نقل آنها شناسانندهٔ بهتری از محتویات دفتری می‌شود: «آقا [پدرش] به مناسبت صورت [سیاه شده] کار کمال‌الملک را که من تازه داده‌ام قاب کرده‌اند خواستند و به حضار نشان دادند و اظهار داشتند که من این تصویر و قطعهٔ خط میرزا محمدرضا کلهر را هر کدام به هزار تومان نمی‌دهم، در صورتی که معطل باشم. اما قیمت بازاری آنها یکی صد تومان کمتر نیست. آقا میرزا عبدالکریم از آقا زمان و آقا عباس ... صحبت نمود و گفت آقا عباس در اواخر از آقا نجف [قلمدان ساز] هم گذشت.

دیگر از صحبتها که به میان آمد مسئلهٔ تشویق بود که چند روز قبل شاهزاده شعاع‌السلطنه از آقا نمودند. چون خالی از اهمیت نیست تفصیل آن را مینویسم. روزی از ماه رجب وزیر علوم به آقا نوشت که شعاع‌السلطنه در دربار از شما و روزنامهٔ شما تعریف و تمجید زیاد کرد تشکری از او بکنید. آقا هم مقالهٔ خوبی در روزنامه نوشتند. اوایل ماه شوال روزی من و آقا بر سرکسی همین اطاق مشغول غذا خوردن بودیم در زدند. آدم شعاع‌السلطنه بود. یک پاکت شامل صد و شصت منات روسی که به حساب نود و شش تومان باشد با چهار تومان اسکناس که مجموعاً صد تومان می‌شود از جانب شاهزاده آورد با یک مکتوب که عین آن را اینجا نقل می‌کنم و آن اینست:

جناب ذکاء الملک - انشاء الله احوال شما خوب است. با اینکه من عشق تمامی به تحریرات جناب شما دارم و روزنامهٔ مقدسهٔ تربیت را یک نمره رد نمی‌دهم و فقط درین مملکت همین روزنامه را قابل توجه می‌دانم، اتفاقاً یکی از نمره‌هایی که اشاره از من کرده بودید غفلت کرده نخوانده بودم تا در این اوقات که می‌خواستم شب را صبح کرده باشم ولی نه به بطالت این نمره به دست آمده مشغول خواندن شدم. تعریفی که از من و مرا به صفت متصف فرموده بودید الحق خجالت کشیدم. به علت اینکه خود [را] قابل این تمجید ندیدم و اگر من تعریفی و تمجیدی از جناب عالی کرده‌ام شهیدالله از روی انصاف و حقیقت بوده. تا به حال تملق و اغراق نگفته و نخواهد گفت. از زمان سعدی علیه‌الرحمه به بعد احدی در انشاء دارای این مقام نشده. بینی و بین‌الله وجود شما یادگار گذشتگان و افتخار باقی ماندگان است.

بالجمله از جنابعالی خیلی امتنان دارم اما قدری هم ناراضی هستم به علت اینکه در مدت این نه سال که ما به طهران آمده فقط یک مرتبه شما را در منزل خود دیده‌ام. صحبت مثل شما دبیر دانشمند برای من جوان نوآموز غنیمت و به قول شیخ [... ناخوانا] انشاءالله به تلافی مافات کوشیده ... مرا محظوظ خواهید کرد. با کمال خجلت مختصر هدیه برای جنابعالی فرستادم. از قبول آن مرامنون نماند. ملک منصور [سیاه امضاء]. الحق از یک شاهزادهٔ ایرانی این قسم چیز نوشتن و رفتار تازگی دارد و شایستهٔ شاهزادهٔ فرنگی است. از خط و سبک انشاء و مسامحه‌هایی که در بعضی جاهای آن شده معلوم می‌شود که خط خود شاهزاده است. باری آقا ازین کاغذ خیلی بیشتر از آن صد تومان ممنون شدند. با اینکه پول هم خیلی لازم بود، بخصوص که مدتی

بود وعده کرده بودند صد تومان به سید مرتضی چاپچی بدهند و داده نشده بود و همین صد تومان را فوراً دادند ممنون شدند. منათها، آن قدر هم قدری کسر داشت قریب پنج تومان روی آن گذاشتند. بعد از رسیدن این کاغذ روزی آقا به دیدن ادیب‌الملک پسر اعتمادالسلطنه که نوکر شاهزاده است رفتند که با او قرار رفتن خدمت شاهزاده را بگذارند. او حکایت کرد که شاهزاده علاوه بر تعریفی که در دربار از آقا کرده پیش شاه هم ذکر ایشان نموده و در واقع به شاه ملامت کرده که چرا به فلان اظهار و التفاتی نکرده‌اید. شاه از ندیم السلطان پرسیده بود مگر تو از ذکاء الملک نگاه‌داری نمی‌کنی. جواب داده بود او خودش تمکین نمی‌کند...»

باری دربارهٔ روزنامهٔ تربیت در جای جای این یادداشتهای اطلاعات خوبی نهفته است که می‌باید روزی با طبقه‌بندی مندرجات این دفتر، وضع فرهنگی روزگار پیش از صدور فرمان مشروطیت را بهتر نمود. ازین قبیل که به دنبال همین یادداشت آمده است: «با میرزا آقاخان ذکر چاپ حروف شد. معلوم شد او و بعضی دیگر خواستند چرخ چاپی حاجی حسین آقا را بخرند با حروف آن قریب دو هزار تومان. چون پول نقدی خواستند با هم کنار نیامده‌اند و این کار را علی رغم چاپخانهٔ فارس [ظاهراً فاروس] و ارامنه می‌کرده‌اند و از جمله گفت وقتی این چاپخانه حساب خرج و دخل خودشان را کرده صدی نود و پنج دخل برده بودند و سهام پنجاه تومانی آنها هفتاد و پنج تومانی فروش رفت. لعنت بر اجزای شرکت مطبوعات که این نفع و بسا منافع و افتخارات دیگر را می‌بایست آنها برده باشند.» (صفحهٔ ۲ و ۳)

لغنی که بر اجزای شرکت مطبوعات می‌کند ناظر است به تشکیلاتی که به اهتمام احتشام السلطنه، میرزا یحیی دولت‌آبادی و سردار فیروزکوهی و حاج حسین آقا امین‌الضرب و دو سه تن دیگر چندی پیشتر از آن برای طبع کتابهای سودمند و تدریس ایجاد شده بود و محمدعلی فروغی و محمد قزوینی از اجزای تحریریهٔ آنها بودند تا با ناسازگاری افراد آن هیأت، شرکت از میان رفت. ماجرای آن را من بر اساس اسنادی که مرحوم دکتر اصغر مهدوی در اختیارم گذاشت نوشتم و در جشن‌نامه‌ای که به افتخار دکتر یحیی مهدوی به چاپ رسید انتشار پیدا کرد.

به تکرار باید عرض می‌کنم که هشتاد درصد مندرجات این یادداشتهای جنبهٔ فرهنگی دارد و برای روزگاران آینده مرجع معتبر مورخانی است که بخواهند در آن گونه مباحث تحقیق کنند. فروغی هنوز در سیاست و امور دیوانی و قضایی مدخلیتی نداشت (به ریاست دیوان تمیز و ریاست مجلس و سپس وزارت و ریاست وزراء نرسیده بود). پس آنچه او را دلگرم و دلبسته می‌داشت خواندن کتابهای فلسفی و تاریخی و تدریس همین موضوعات در مدارس مختلف بود. جز آن هم‌نشینی با دوستان همدرد و هم سلیقه بود مانند محمد قزوینی.

چون این یادداشت به منظور معرفی گویاتری از مطالب دفتر خاطرات محمدعلی فروغی است به دو کار می‌پردازد: یکی عنوان کردن موضوعات عمده‌ای است که در یادداشتهای فروغی دیده می‌شود. دیگر بطور اخص به دست دادن مطالبی که گویای اطلاعاتی دربارهٔ سرگذشت محمد قزوینی است، از این یادداشتهای پربهاست که نسبت به رویه و زندگی افکار دوران جوانی محمد قزوینی در بیست و هفت سالگی (یک سال از فروغی بزرگتر بود) آگاهیهای متنوع به دست می‌آوریم. پس می‌کوشم شمه‌ای از آنها را که منحصرأ برگرفته

از چهل صفحه نخستین یادداشت‌هاست به اطلاع برسانم.

صفحه‌ای از این کتاب نیست که بی‌بها باشد. اگر گاه به مباحث شخصی پرداخته باز فایده بخش است بطور مثال می‌نویسد:

- با پسرهای قوام‌الدوله نزد مترجم الممالک درس می‌خواندم. (ص ۳۳)

- سید عبدالباقی که در درالفنون با هم در طب همدرس بودیم حجره آمد نشست. بعضی اشتباهات از مارگو از من پرسید. (ص ۴۰)

همچنانکه آگاهی‌های خوبی و نادانسته‌ای را از پدرش (در گذشته ۱۳۲۵) جای جای می‌آورد و همیشه ازو به لفظ «آقا» یاد می‌کند از این دست:

- صحبت اشعار آقا به میان آمد. مذکور شد که آقا اشعار ایام جوانی را که اقلاً شصت هزار بیت بوده با نثرهای زیاد همه را تلف کرده‌اند. چیزی در دست نیست مگر در کرمان و کرمانشاه و نقاط دیگر. آنها هم به دست مردم [افتاده] که البته متشاعرها به اسم خودشان کرده‌اند. (ص ۳۳).

- دیروز آقا به منزل شعاع السلطنه رفته او را دیده بودند. شاهزاده یک کتاب حساب از فرانسه ترجمه کرده و چند جزء آنها را چاپ کرده داده است آقا بخوانند. اگر جرح و تبدیلی به نظرش می‌رسد بکنند. (ص ۳۶)

فروغی به‌هنگام نگارش این یادداشت‌ها به جز تدریس در مدارس مختلف (سیاسی، علمی، مظفریه، خرد) در نگارش و نشر روزنامه تربیت که از سال ۱۳۱۴ قمری آغاز به چاپ آن شده بود با پدر همکاری داشت و آثار آن به طور متداوم در سراسر یادداشت‌های او مشهود است. بنابراین از طرز نشر و درج مقالات و نوشتن آنها به خط نستعلیق برای چاپ آگاه بود و در همین چهار صفحه نخستین، این موارد درباره تربیت قابل توجه تواند بود:

- نفرستادن پول از سوی وکیل روزنامه در رشت (علی اکبر زعییم الممالک) (ص ۹).

- مذاکره شعاع السلطنه باعین الدوله برای آزادی روزنامه و معرفی ذکاء الملک به عزالدوله (ص ۱۵ و ۱۶).

- یک مقاله اخبار زمان برای روزنامه نوشتم (ص ۱۸).

- قدری از تاریخ اسپانیا را برای پاورقی روزنامه نوشتم (ص ۲۷).

- با آقا رفتیم منزل ملک الخطاطین برای اینکه روزنامه را اگر تمام کرده تصحیح کنیم. چند سطر آن باقی مانده بود اوقات آقا تلخ شد. عوض اینکه روزنامه را تمام کند شکسته مشق کرده بود، علی رغم عمادالکتاب. چه دیروز این هر دو نفر منزل ما بودند و عمادالکتاب حضوراً از روی خط میرزا عبدالجواد چیز نوشته بود که آقا خیلی تعریف کرده بودند. این مسئله به ملک الخطاطین برخورد کرده بود. (ص ۳۷).

- میرزا عبدالله خان [مستوفی مؤلف شرح زندگانی من] ده تومان پول رو جلد روزنامه تربیت در پاکت گذاشته به آقا داد. (ص ۳۸)

- چون سخن از روزنامه در میان است باید گفته شود که فروغی به قلم سنجشگر خود گاه دربارهٔ روزنامه‌های دیگر اظهار عقیده می‌کند، از این قبیل:
- خلاصه آقا [پدرش] مشغول خواندن روزنامهٔ ثریا بودند و اهل مجلس همه برای ثریا مضمون می‌گفتند. الحق با آنکه بالنسبه به اوایل بهتر شده خیلی چیز پوچی است. (ص ۷)
- گوشمالی مدیر روزنامهٔ نوروز (ص ۸) و دستور عین‌الدوله برای سانسور.
- واقعهٔ مربوط به روزنامهٔ مظفری در بوشهر (ص ۱۰ و ۱۲).
- قدغن ورود روزنامه‌های خارجهٔ (ص ۱۷).
- روزنامه ادب را او [ادیب الممالک] می‌نویسد و چیز پوچی است، بی‌سواد و کمال نیست، شعر هم می‌گوید. اما دیوانه است، اولاً کلائی و به لباس نوکر باب بود حالا عمامهٔ سیاه قره کهری دارد مثل سیدها. (ص ۲۰)
- هر قدر روزنامه‌های عربی و فرنگی خوب است روزنامه‌های فارسی لغو است. روزنامهٔ نوروز به قول آقا [پدرش] «آخوند الجراید» است. (ص ۳۰)
- بازگردیم به فروغی یادداشت‌نویس به منظور آنکه بدانیم از خود چه نوشته است. از آن جمله است اشاره به اینکه به کشیدن سیگار عادت نداشت و یک بار که یکی از رفقا به او سیگار تعارف کرده و او از گرفتن آن اعراض کرده بود می‌نویسد: «سیگار کش نیستم. چرا در حضور آقا سبکی کنم. درست است که قبح واقعی ندارد اما ملاحظهٔ مردم هم واجب است.» (ص ۷).
- از خواندن این یادداشتها متوجه به آن می‌شویم که فروغی اوقات خود را مصروف درس گفتن، کتاب خواندن، نشستن با دوستان همدل (چون محمد قزوینی، صدیق حضرت مظاهر) می‌گذرانیده است. روزی دیده نمی‌شود که آن را به بیکاری و بطلان گذرانده باشد. آوردن چند عبارت گویای صدق مطلب است.
- دربارهٔ همکاری با محمد صدیق حضرت، معلم مدرسهٔ علوم سیاسی برای تألیف لغت فرانسه فارسی (ص ۷) می‌نویسد: مشغول پاک‌نویس لغتها شده پنج شش صفحه نوشتیم. [از قصص لافوتنن ترجمه کرده] (ص ۱۲).
- قرار داده‌ایم روزهای جمعه با صدیق حضرت مدرسهٔ سیاسی رفته لغت بنویسیم (ص ۱۳).
- مشغول نوشتن لغت شدم و تمام شب به این کار گذشت (ص ۲۲).
- سابقهٔ نوشتن لغت فرانسه به فارسی (ص ۲۴ و ۲۵).
- طرز چاپ کردن لغت فرانسه به فارسی و ترجیح به چاپ کردن آن در چاپخانهٔ بلژیکی (ص ۲۷، ۳۰).
- تهیهٔ کتاب فارسی خواندنی برای مدارس (ص ۲۸).
- صدیق حضرت یک صفحه نمونهٔ چاپ لغت را آورده بود بد نشده بود. (ص ۲۹)
- مطبعهٔ خورشید و حروفش (ص ۳۰).

حجرهٔ (دکان) شیخ حسن کتابفروش از مکانهایی بود که فروغی هفته‌ای دو سه بار به آنجا سر می‌کشید و

- دوستان خود مانند محمد قزوینی و معتمدالممالک و میرزا صادق خان را آنجا می‌دید. از نوشته‌های فروغی در این یادداشتها برمی‌آید که نسبت به کتابهای فرنگی بی‌تاب بود و کتابهای به‌درد بخور فلسفی و لغوی و تاریخی را می‌خرید. برای آنکه ادعا نباشد ناچار باید چند عبارتی را نقل کنم تا سندی به دست داده باشم.
- جعبه‌ای را که برای محفظه کتاب لغت لاروس داده بودم بسازند آورده‌اند بد نشده است. (ص ۸).
 - انتخاب کتاب برای وارد کردن از فرنگ (ص ۱۱ و ۱۳)
 - امسال من قریب دویست تومان کتاب خریده‌ام و بیش از این قوه ندارم. (ص ۱۲).
 - برای آقا شیخ حسن از بیروت قدری کتاب آورده بودند، از جمله کتابی بود مقاله‌الادب (ص ۱۷).
 - پدر یکی از شاگردان یک شاهنامه خطی به مدرسه فرستاده بود تاریخ آن نهصد و هشتاد و هشت بود به خط نسخ تعلیق با تصاویر سبک چینی. واقعاً این تصاویر خیلی چیزهای قبیح است. اما کتاب خوب نسخه‌ای بود. جلد خوبی هم داشت. محقق الدوله گفت صد و پنجاه تومان می‌فروشد. اگر به کار مطابقه با نسخ دیگر و تصحیح و تکمیل شاهنامه نخورد نمی‌ارزد (ص ۳۲).
 - کتاب خوب بسیارست و نمی‌توان از آنها دست برداشت. بضاعت هم به قدر کفایت نیست (حجره آشبخ حسن، ص ۳۸).
 - بیکار بودم حجره آشبخ حسن رفتم... کتاب لغت انالوژیک را که دیشب گفتگو کرده بود آورد دیدم. خیلی خوب کتابی است. منزل آوردم که درست ببینم. به نظرم نتوانم ازین کتاب بگذرم. کتاب خریدن مرا خانه خراب کرد. نمی‌گذارد در امور مالیّه خودم ترتیبی بدهم. جلوگیری خودم را هم ندارم. (ص ۴۰)
 - از کارهای مشهور فروغی ترجمه متنیهای فلسفی (افلاطون و دکارت و ابن سینا) و تألیف ممتاز و ماندگار سیر حکمت در اروپاست که در دوران پختگی و میانسالی فروغی انتشار یافته‌اند. ولی سراسر این یادداشتها ما را آگاه می‌کند، که او در سن بیست و شش سالگی هم به فلسفه دل‌بسته بود و دل‌بندیش باید از روزگار تحصیل در دارالفنون آغاز شده باشد. درین کتاب می‌بینیم که به خریدن کتابهای فلسفی دل‌بندی داشته است. (ص ۱۱، ۳۸) یا در مباحثات خود با محمد قزوینی این رأی را ابراز می‌کند که «حکمای رواقی بیخود می‌گویند شخص باید در حیات خود را بمیراند، چنان که حکمای ما هم همین حرف را زده‌اند مثل سنائی که می‌گوید بمیر ای دوست پیش از مرگ اگر می‌زندگی خواهی. به اعتقاد من این حرف نه تمام غلط است نه تمام صحیح (ص ۲۴).
 - درین یادداشتها کمتر اخبار یا تحلیلی سیاسی دیده می‌شود. آنچه فکر و ذکر فروغی جوان را بیشتر به خود مشغول می‌داشت. مباحث فرهنگی و پیشرفت معرفتی جامعه بود. مع هذا گاهی آن گونه موضوعات را هم به ضبط درآورده است مانند واگذاری امور گمرکی مملکت به نوس بلژیکی (در دیگر منابع معمولاً نوز ذکر شده است) و در صفحاتی چند متذکر به سر و صداهایی - که متعاقب آن پیش آمد - شده است. ازین همین قبیل است این دو مورد:
 - مسیو نوس (نوز) در عده‌ای از صفحات (از جمله ص ۱۶).
 - شنیدم میرزا حسن رشیدیه که از طهران رفته بنا به اشاره دولت علیه بوده (ص ۲۵).

- امشب مذکور شد که می‌خواهند بعد از این کسی را که مستوفی می‌شود موجب او را به وارثش ندهند. از حالا اجرای این کار برای مردم سخت است. باید خبر کنند که چند سال دیگر این قانون را خواهیم گذاشت که تمام مردم فکری برای اولاد خود بکنند. زیرا که تا به حال مردم همیشه چشم داشت به موجب داشته‌اند و اگر یک مرتبه قطع کنند سخت می‌گذرد. (ص ۳۸).

اما فروغی همه روزه ذهنش بیشتر متوجه به جریانهایی است که بر آنها آثار فرهنگی مترتب است از این زمره: - ساختن سنگ قبر ناصرالدین شاه (ص ۵).

- انجمن معارف (ص ۲۳، ۲۴).

- از وضع مجلس (رفقا) خوشم آمد. قدری شباهت به سالنهای جوانان فرنگ داشت، آرزو بود (ص ۲۹).

- رضا قلی‌خان و بعضی دیگر به تئاتر رفتند (ص ۲۹).

- مطبوعه خورشید... متعلق است به ندیم السلطان و عکاسباشی و سید فرج‌الله مدیر ثریا... اما گرانتر از بلژیکی می‌گیرد و علاوه بر آن خیال می‌کنیم که اگر علاوه بر مأخذ چاپ و خود به فروش رسانید ما چه بکنیم و به که عارض شویم. در صورتی که اگر بلژیکی این کار را کرد به سفارت بلژیک می‌توانیم اظهار داریم و همچنین به سفارت عثمانی. زیرا که یک شریک هم دارد که عثمانی است. صدیق حضرت می‌گوید که علاج این کار این است که کنترات خودمان را به اسم دکتر مرل بکنیم که اگر خطری پیدا کردیم زور سفارت فرانسه داشته باشیم. حال باید دید مملکت چه حالی دارد که ایرانی با ایرانی اطمینان ندارد معامله کند و معامله با فرنگی سهل تر و مطمئن تر است و همین مسئله است که تمام امور ما را معوق می‌دارد و کار فرنگیها را پیش می‌اندازد (ص ۳۰-۳۱).

- ملک الخطاطین و برادرش اینجا آمد، خبر آورده بودند که از عتبات به آقا نجفی تلگراف رسیده که مدارس جدید را باید ببندند. ملک الخطاطین از این خبر مشعوف بود... من و آقا یقین کردیم مجعول است. معهدا کوک شدیم که این مردم چقدر احمقند و این شیطنتها همه زیر سر... (ص ۳۹).

یادآوردن حکایت‌های تاریخی و منقولاتی که از پدر خود یا دیگران می‌شنید مانند آنچه راجع به نیای خود میرزا مهدی ارباب اصفهانی در صفحات آغازین یادداشتها نقل کرده است یا اقوالی که درباره مسخرگیها و بی‌پردگیهای رایج که میان اعضای درباری مظفرالدین شاه می‌شنیده است و البته در کتب دیگر هم ذکر آنها دیده می‌شود (ص ۱۲).

اظهار عقیده‌هایی که درباره روحیات و عقاید معاصران خود آورده اکثراً قاطع و بی‌پرده است. به همین مناسبت است که بعدها روی مقداری از مندرجات یادداشتها به جای خط ترقین به صورت ناگوار خدشه‌آوری به توسط کسی که در مورد یکی دو شخص نظر لطف‌آمیز داشته است جای‌جای خط خطی شده است. درین جا بطور نمونه عبارت چهار مورد را که به تند و تیزی نوشته شده است می‌آورد.

در مورد شمس المعالی سیدعلی طبیب معیری می‌نویسد: شارلاتان و بی‌شرم غربی است. هیچ سواد ندارد و شعر هم بد و مهمل می‌گوید. همه جا ریش خود را پیش می‌اندازد. بی‌حیائی او همین بس که لقب شمس المعالی قابوس و شمشگیر را گرفته (ص ۵). یا درباره ادیب الممالک شاعر و مدیر روزنامه ادب نوشته است:

- ادیب الممالک از طایفه قائم مقام است و مثل همه اعضای این طایفه خل است. (ص ۲۰)
- صدیق حضرت فرانسه خوب می‌داند و چون ترکی عثمان می‌داند به مدد لغت‌های ترکی کاری کرده بود که چندان عیبی ندارد (ص ۲۴).
- درباره میرزا حسن رشیدیه گفته است: «در این که این مرد شیر و شیطان است حرفی نیست.» (ص ۲۵)
در این چهل صفحه‌ای که خواندم و معرفی می‌شود از افراد زیادی نام رفته است. برای آنکه خوانندگان این معرفی تا حدودی نوع معاشران و همکاران فروغی را بشناسند اسامی عده‌ای را به ثبت می‌رساند:
ابوالحسن خان بانک - ادیب الملک (پسر اعتماد السلطنه) - امین الاسلام کرمانی - حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی - سعید الاطباء - شمس المعالی گرگانی - شیخ حسن کتابفروش (در بسیاری از صفحات زیرا حجره او محل ملاقات و پاتوق بوده است) - صادق خان (میرزا) خویش عبدالله مستوفی - صدیق حضرت، محمد (معلم مدرسه علوم سیاسی) - عبدالرزاق بغایری (داماد خاندان فروغی) - علی اکبر تاجر - محقق الدوله (مدیر مدرسه علوم سیاسی) - محمد کاظم میرزا (ناظم مدرسه خرد) - مخبر السلطنه، مهدیقلی - مخبر الممالک - مخبر السلطان - مُرل (دکتر) - مزین الدوله نقاشباشی، علی اکبر - مستوفی، عبدالله - معتمد الممالک - معزالدین پسر کمال الملک - مؤتمن الملک، حسین (معلم مدرسه سیاسی) - موفق السلطان - ناظم العلوم، محمد صفی (معلم مدرسه علوم سیاسی) - نیرالملک، رضا قلی (ناظم دارالفنون) - ویزیوز (مدیر مدرسه آلیانس فرانسوی)

اما درباره محمد قزوینی

گویاترین سخن، آوردن عین عبارتی است که در یادداشت‌ها دیده می‌شود. الفاظ و کلمات فروغی گویای رفاقت عمیقی است که میان آنها وجود داشت. همان‌طور که قزوینی هم در سرگذشت خود بدان اشاره کرده و درجات آن را برگرفته است. (در مقدمه جلد اول بیست مقاله چاپ شده است).
در این یادداشت‌ها مضبوط است که قزوینی در اواخر سال ۱۳۲۱ به فروغی گفته بوده است که قصد سفر به انگلستان را دارد زیرا برادرش وسیله رفتن او را بدان کشور فراهم کرده بوده و درین یادداشت‌ها که (تا ۲۶ ربیع‌الاول ادامه دارد) چندین بار فروغی موضوع رفتن قزوینی را درج کرده است تا اینکه قزوینی در پنجم ربیع‌الثانی ۱۳۲۲ از طهران به سوی انگلیس حرکت می‌کند (همان سرگذشت مطبوع در اول بیست مقاله). آنچه پس از این خواهید خواند هجده موردست که در چهل صفحه اول یادداشت‌ها به قلم فروغی درباره محمد قزوینی آمده است:

- حجره شیخ حسن با آقای شیخ محمد و معتمد الممالک و میرزا صادق خان گفتگوی متفرق کردیم. از اشعار سنائی و ناصر خسرو هم بعضی اشعار خواندیم. مذکور شد که سنائی شعر خوب کم دارد. همچنین ناصر خسرو اشعار قرص دارد و او مردی بوده... نیز گفتگوی خط و اصلاح خط فارسی به میان آمد. گفتم تغییر دادن خط فارسی کار صحیحی نیست. بهتر آن است که گذاشتن اعراب کم کم معمول شود... (ص ۶).

- چند کتاب حکمت و فلسفه انتخاب کردم با آقای شیخ محمد که از فرنگ بخواهیم و با هم بخوانیم (ص ۱۱). کتاب تمدن اسلامی را هم که آقا شیخ محمد باید ترجمه کرده در روزنامه نوشته شود به او دادم. او هم قدری از ترجمه همان کتاب به من داد. نمی‌دانم چه سرّی است که آقا شیخ محمد نمی‌تواند خوب ترجمه کند، بطوری که گاهی مطلب را غیرمفهوم می‌نویسد. با اینکه ذوق او در عبارت و شعرشناسی خوب است (ص ۱۳).

- آمدم حجره آقا شیخ حسن، آقا شیخ محمد از صبح آنجا بود... صحبت از ایام مدرسه دارالفنون شد. معتمدالممالک... اظهار کرد که من آن وقت خیلی خوشگل بودم... آقا شیخ محمد که به این مسائل اهمیت زیادی می‌دهد گفت من همیشه آرزو داشته‌ام که بدانم کسی که خوشگل است خودش می‌داند یا نه (ص ۱۴).

- به حجره آقا شیخ حسن آمدم... کم کم آقا شیخ محمد و بعضی دیگر نیز آمدند. آقا شیخ حسن به تقلید مشت‌ها قدری آواز خواند و آقا شیخ محمد بعضی اصطلاحات مشت‌بانه را گفت و مذکور داشت که باقرخان تمام صحبت‌هایش از این قبیل است... (ص ۲۳).

- تا حجره آقا شیخ حسن رسیدم خسته شده بودم. آقا شیخ محمد آنجا بود (ص ۲۳).

- رفتم حجره آقا شیخ حسن.. قریب دو ساعت از شب رفته با آقا شیخ محمد و میرزا صادق خان به طرف منزل آمدم (ص ۲۵). حجره آقا شیخ حسن رفتم. آقا شیخ محمد و میرزا صادق خان به گردش رفته بودند. یک ساعت از شب رفته آمدند (ص ۲۶).

- آقا فرستاده بودند عقب آقا شیخ محمد که بیاید مسو تاریخ تمدن... را که ترجمه می‌کند و در روزنامه نوشته می‌شود بخواند. آمد و خواند. بعد از آن با هم رفتیم. او به مدرسه الیانس می‌رفت من به مدرسه علمیه (ص ۲۷).

- [در حجره آقا شیخ] برای آقا شیخ محمد صحبت حاجی اسماعیل آقا را کردم [ادعای او به مرشدی]. گفت تو خیلی حوصله داری که با او همراهی می‌کنی. بعد قدری صحبت کردیم. آقا شیخ محمد قانون میراث انگلیس را می‌پسندید. اهل مجلس همه بر ضد او بودند... من و آقا شیخ محمد و میرزا صادق خان آخر از همه رفتیم... قدری لیمو و پرتقال خریدم و منزل آورده محض تبرید خوردیم و جز نوشتن این وقایع و خواندن بعضی روزنامه های عربی و فارسی کاری نکردیم. (ص ۳۰)

- آقا شیخ محمد با آقا شیخ حسن اینجا آمدند. مقصود آقا شیخ محمد این بود که گفتگوی رفتن به تئاتر الیانس را بکنیم و کلاهی برای او تحصیل کنیم که آن شب با عمامه تبدیل کند. بعد از گفتگوی این کار با هم بیرون رفتیم. آنها به قصد حجره، من به قصد مدرسه سیاسی برای نوشتن لغت... بعضی مشکلات از مجانی الادب از آقا شیخ محمد پرسیدم. (ص ۳۱).

- رفتم حجره آقا شیخ حسن. بسیار خوب و مفرح بود. میرزا صادق خان و آقا شیخ محمد آنجا بودند. من گفتم گردش خیلی مناسب است... آقا شیخ محمد قبول نکرد... آقا شیخ محمد می‌گفت من تصور می‌کنم خوابم و خواب می‌بینم [در حجره سید جراح] یا اینجا محل جن‌هاست (ص ۳۱).

- برادرم می‌گفت آقا شیخ محمد از شما گله داشت که چرا تکلیف او را با باب کلاه و سایر لوازم شب تئاتر معلوم نکرده‌اید. من گفتم دیروز آمدم حجره آقا شیخ حسن که او را ببینم نبوده وانگهی درین مسئله او باید اقدام کند. اقلأ یک دفعه اینجا بیاید اگر من کلاهی تهیه کرده‌ام سرش بگذارد و اندازه بگیرد. همین

امشب چرا نیامد. گفت مگر نمی‌دانی او تمام دو ساعت از شب رفته از حجره نمی‌جنبد. دیدم راست می‌گوید [دنباله‌اش را سیاه کرده‌اند] (ص ۳۳).

- چون مهدی‌خان را سپرده بودم که به حجره آقا شیخ حسن برود. من هم آنجا بودم تا اندازه کلاه برای آقا شیخ محمد معلوم کنیم که برود از دکان کلاه‌دوزی بگیرد. با سعید العلماء رفتیم به حجره آقا شیخ حسن. ابتدا کاغذی به او نوشتیم و شرح حال را تفصیل دادم. به منزل او فرستادم نبود. خلاصه مهدی‌خان هم آمد. هر چه اصرار کردم یک کلاهی سرش گذاشته تعیین اندازه نکرد و سودا و جنون نگذاشت، منصرف شدم و مهدی‌خان را مرخص کردم. [رفقا گفتند برویم منزل دکتر اسمعیل] آقا شیخ محمد قبول نکرد و گفت میرزا علی اکبر وعده کرده برای من کلاه بیاورد. گفتیم برویم دکان چلوکبابی غذا بخوریم. سعید الاطباء قبول نکرد. خیلی اوقات بر من تلخ شده بود مخصوصاً از وضع آقا شیخ محمد. یقیناً بعدها به اختیار با او قرار رفتن به جائی و مجلسی غیر از مجلس علمی نخواهم گذاشت. حتی الامکان از او احتراز خواهیم کرد زیرا که حالاتش اسباب زحمت است... آقا شیخ حسن چون کار داشت رفت. آقا شیخ محمد بعد از لیل و لعل رفت. بعد از مدتی آمد و چلوکباب آورد. در غیبت آقای شیخ محمد میزرا علی اکبر کلاه آورد و رفت شام نخورد. نزدیک آمدن آقا شیخ محمد، خانباباخان پدر احمدخان و نصرالله خان از در حجره عبور کرد و گله که چرا منزل نیامدید شام بخورید. خیلی خجالت کشیدم. اگر محض آقای شیخ محمد نبود همه کار می‌توانستیم بکنیم، از جمله رفتن به هتل فرنگی باشد. باری لازمه دوستی این بود که با او همراهی کنم. اما چون حالات او از طریق اعتدال خارج است بعد از این خیال خودم را تابع او نخواهم کرد مگر به ضرورت. (ص ۳۵)

- بعد آقا شیخ محمد آمد من و آقا شیخ محمد به پیدا کردن بعضی اصطلاحات بدیعی پرداختیم... عصر آقا شیخ محمد به خیال حجره رفت. برادرم با او همراهی کرد (ص ۳۷).

- من و آقا شیخ محمد و میرزا صادق خان و معتمدالممالک به صحبت نشستیم (ص ۳۷).

- از عجایب این است که دیشب در خواب دیدم آقا شیخ محمد با من گفتگوی خوردن گوشت سگ می‌کند. جزئیات نظرم نیست. (ص ۳۹)

- از صحبت‌های امشب که باز هم مکرر من و آقا شیخ محمد کرده‌ایم مسئله تفاوت اشخاص است در رؤیت تصاویر و نقوش. مثلاً من هر تصویری را که می‌بینم در کمال خوبی تمیز می‌دهم که مظهر چیست، اما شیخ محمد نمی‌تواند و بعضی تصاویرست که از آن هیچ نمی‌فهمد، مگر تصاویر انسان و حیوانات. یک نفر یهودی شاگرد مدرسه آلیانس هم آنجا بود مثل آقا شیخ محمد بود بلکه بدتر. اما معتمدالممالک مثل من بود. آقا شیخ محمد و آن یهودی اعتقادشان این شد که بواسطه عدم عادت و مانوسی به تصاویر است. من کلامم این است که تا اندازه‌ای هم طبیعی است زیرا که بسیار اشخاص هستند که مشق این کار را نکرده‌اند (ص ۴۰).

